

خود شناسی (جلسه ۲۶ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

عرض شد که همه ی آنچه را که در این عالم وجود دارد خیر محض است. و خوب مطلق است. هیچ بدی در عالم نیست. به این معنا که وجود و هستی خیر است. و خوب است. و در مقابل وجود آن چه را که بد است، عدم و نیستی است. و چون نیستی نیست، بنابراین بد در کار نیست. آن چه هست خیر محض است. این بحث یک بحث کلی و به تعبیر و عبارتی فلسفی است که قبول این حرف مشکلی ندارد، به خاطر این که وجود خیر محض است و آن چه را که شر می نامیم مربوط به عدم است و عدم هم که نیست. اما رابطه ی این خیر محض با سعادت انسان چیست؟ چه ربطی به ما دارد؟ گیریم همه ی عالم خیر است، همه ی عالم خوب است، شری در مقابل این خیر، در مقابل معنای این خیر، وجود ندارد. اما چه دخلی به ما دارد؟ چه رابطه ای با سعادت انسان دارد؟ آیا برای انسان هم خیر است؟ فی حد نفسه خوب است. یعنی در این عالم هر چیزی در جای واقعی خودش قرار دارد، عدل محض است. اما چه ارتباطی با انسان دارد؟ جواب این است که در بحث های گذشته عرض کردیم که انسان فطرتاً خدا خواه است، هستی خواه است، عدل خواه است. و به معنای دیگر انسان همان چه را که هست می خواهد. آنچه را که هست، هستیش واجب شده. به مرحله ی وجوب رسیده، فلذا وجود پیدا کرده. تا وجودش وجوب پیدا نکند، وجود پیدا نمی کند. «الشیء ما لم یجب لم یوجد» تا وجوب پیدا نکند، وجود پیدا نمی کند. اگر چیزی وجود پیدا کرد وجوب پیدا کرده. و اگر چیزی وجود پیدا نکرد نمی توانسته که وجود پیدا کند. یعنی راه های عدم و نیستی به روی او بسته نشده تا وجوب پیدا کند وجودش، فلذا وجود پیدا کند. انسان فطرتاً هستی خواه است. هستی خواه است یعنی آن چه را که هست، یعنی آن چه را که می شده که باشد، اگر نمی شد که بشود و باشد نمی شد. اگر شده می شده که باشد. انسان آن چه را که می شود و شده و خواهد شد می خواهد. آن چه را که نبوده، نیست، و نخواهد شد هرگز نمی خواهد. فطرت انسان خدا خواه است. واقعیت خواه است. یعنی آن چه را که بوده، هست و خواهد شد، می طلبد، می خواهد، تشنه حق است، تشنه واقعیت است، تشنه خداست، واقعیت عالم هستی. این معنای آن چه را که در فطرت انسان است. انسان تشنه حق است، یعنی آن چه را که می شود می خواهد. اگر این طور شد هر آن چه را که می شود که از وجود بهره مند می شود، برای انسان هم مطلوب است. نه فقط از یک دیدگاه فلسفی خیر محض است، در مقابل عدم که شر محض است، و شر محض در کار نیست، همه اش خیر است، همه اش وجود است، چون نیستی نیست؛ انسان هم خیر محض خواه است. هستی خواه است. به آن چه را که می شود مایل است. ولی چون آشنای با این نیاز فطری و گرایش درونی خودش نیست، احساس فشار و سختی و مصیبت دارد. در روایت دارد که «الحکمة ضالة المومن» حکمت گم شده مومن است. یعنی مومن به دنبال این نیست که واقعیت بشود، حقیقت تحقق پیدا کند، حقیقت تحقق دارد، واقعیت هست، خدا هست، همه جا خدا هست، هیچ کجا از خدا خالی نیست، مومن به دنبال این است که این واقعیت را بشناسد، این می شود حکمت. گمشده مومن حکمت است. درک واقعیت عالم. «اللهم ارن الاشیاء کما هی» خدایا اشیا را همانگونه که هستند به من بنمایان. این کمال انسان است که به حکمت برسد «و من یئت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً» آن کسی که حکمت به او داده می شود، به خیر کثیر می رسد. خدا بفرماید خیر کثیر یعنی آن خیری که سعادت انسان را تأمین می کند. آن خیری که اگر انسان به آن خیر برسد دیگر چیز دیگری نمی خواهد. «انا اعتیناک الکوثر» ای پیامبر ما به تو کوثر عطا کردیم. کوثر یعنی خیر کثیر. خیر کثیر چیست؟ حکمت. «و من یئت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً» یعنی «فقد اوتی الکوثر» کسی که به حکمت رسید به کوثر رسید. بنابراین یک تفسیری که از کوثر هست. پس این طور نیست که هر آن چه را که پیش می آید از یک دیدگاه فلسفی خیر است و خوب است و در جایگاه واقعی خودش است، ربطی به انسان ندارد، ربطی به ما ندارد، نه، از دیدگاه به یک معنا عرفانی و به یک معنا اخلاقی (اخلاق الهی) هم آن چه را که اتفاق می افتد و آن چه که می گذرد خیر محض است. «الخیر فی ما وقع» این جا مربوط به انسان است. این دیگر ارتباط با آن بحث فلسفی ندارد. «الخیر فی ما وقع» یعنی خیر من و شما هم در آن چیزی است که واقع می شود. این مرتبط با انسان است. این در مقایسه با انسان و سعادت انسان است. سعادت هر یک از ما هم در گرو آن چیزی است که پیش می آید و واقع می شود، ولی ما خبر نداریم، ما بی اطلاع هستیم، ما فکر می کنیم که شیطان می تواند ما را جهنمی کند. ما را از بهشت محروم کند. چون این طور خیال می کنیم در نتیجه نمی فهمیم که چطور می شود که آن چه را که خدا خلق کرده به نفع ماست. آن چه را که اتفاق می افتد برای ما خیر است. نمی فهمیم. می گوئیم که نه، این که خیر نشد، این که خوب نیست، چرا؟ چون آن حکمت را نداریم، آن خیر کثیر را نداریم، آن کوثر به ما عطا نشده. اگر آن کوثر به ما عطا می شد آن شرح صدر هم به دنبالش می آمد. «لم نشرح لک صدرک؟» آن دید باز، آن دید واقع بین، آن دید هستی نگر، واقع بین یعنی چه؟ تعبیر تعبیری

است که زیاد به کار می بریم، واقع بین باش، دید واقع نگر، یعنی دید خدایین، دید آخرت بین، دنیا بین، همه بین. آن چه را که می شود ببین و خیرش را ببین و حقیقتش را ببین و بدان که برای تو هم خیر است. جز به نفع شما در عالم نیست. این جا مهم است. آن بحث های فلسفی مقدمه برای این جاست. جز نفع شما و خیر شما در عالم اتفافی نمی افتد. اگر فقیر هستی به نفع شماس، اگر غنی هستی به نفع شماس، اگر صحیح هستی به نفع شماس، اگر بیمار هستی به نفع شماس، اگر در راحتی هستی به نفع شماس، اگر در سختی هستی به نفع شماس. هر چه پیش می آید خیر است. بد در آن نیست، شر نیست. اگر ما فهمیدیم، یعنی حکمت پیدا کردیم، از آن کوثر بهره مند شدیم، و به این نتیجه رسیدیم که شیطان نمی تواند ما را جهنمی کند، شیطان زورش به ما نمی رسد. یعنی زورش به خدا نمی رسد. «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانْ ضَعِيفًا» خود خدا می فرماید، کید شیطان ضعیف است، نه این که کید نمی کند، نمی فرماید کید نمی کند، نمی فرماید دست و پا نمی زند، کاری انجام نمی دهد، در سدد فریب انسان بر نمی آید، قسم خورده، همه را گمراه می کند. اما گمراه می کنم با جهنمی می کنم فرق می کند. گمراه می کنم یعنی در استضعاف نگهشان می دارم. یک کاری می کنم که در دنیا این ها حق را پیدا نکنند، گم شوند، گیج شوند، ویلان باشند، این در و آن در بزنند. که ما در نماز می خوانیم سوره ی فاتحه که «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لُصَالَيْنِ» ضالین هم نباشیم. یعنی ما جز آن گمشده ها که شیطان این ها را فریب داده اند و این ها گم شده اند جز این ها هم نباشیم، مستضعف هم نباشیم. مستضعف یعنی نفهم، یعنی بی شعور، یعنی حیوان دراز گوش، مستضعف یعنی این، که در دنیا نتوانسته به حقیقت برسد، نتوانسته به فهم برسد، به معارف برسد، خری زاد و خری زید و خری مرد، چشم باز کرد نفهمید، تا وقتی که چشمش بسته شد، این می شود مستضعف، حالا بعضی از این مستضعف ها هستند در جنگل های آمازون زندگی می کنند، بعضی از این مستضعفین هم هستند که در تهران زندگی می کنند، در قلب کشور اسلامی، هستند. روزه می گرفت، که بود نقل کرد، که طرف روزه می گرفته ماه رمضان ولی نماز نمی خوانده، به او گفتند خوب تو که روزه می گیری نماز چرا نمی خوانی، گفته روزه واجب است، نماز که واجب نیست، در تهران، این را اخیراً نقل کرده اند، یک مورد دیگری هم که قبلاً عرض کرده بودم آن هم پیش آمده بود در دانشگاه تهران، دانشجو مشغول درد دل کردن با رفیقش بوده، با کسی که خودش مستقیماً به ما منتقل کرد، که ما داشتیم صحبت می کردیم، رسیدیم به این جا که مسائل معنوی و مسائل مربوط به خدا و این ها، صحبت پیش آمد، ایشان گفت که من هر موقع دلم می گیرد، خسته می شوم، می روم مسجد دو رکعت نماز می خوانم حالم جا می آید، خیلی کیف می کنم، ایشان می گفت من این طور به ذهنم آمد که مثل این که فقط همین موقع ها ایشان می رود نماز می خواند، گفتم فقط همین موقع ها می روی نماز می خوانی، هر موقع دلت می گیرد می روی دو رکعت نماز می خوانی؟ گفت آره، گفتم که خوب یعنی دیگر وقت های دیگر نماز نمی خوانی، گفت نه، مگر باید خواند؟ گفتم واجب است، گفت نه، مستحب است، یک کار مستحبی است آدم هر موقع دوست داشت می رود دو رکعت نماز می خواند، می گوید گفتم نه، اشتباه می کنی، نماز واجب است، می گوید چشمش داشت از حدقه می زد بیرون از تعجب که چطور می شود نماز واجب باشد، چطور پس من متوجه نشده ام که نماز واجب است، در دانشگاه تهران. مستضعف زیاد است. شیطان دستش قوی است. قوی است به این معناست که راحت می تواند از راه هایی به این شکل ها نفوذ کند و مانع شود از این که حق به ما در دنیا برسد. اما در برزخ چطور؟ شیطان چه کاره است؟ تا وقتی زنده هستی، در این دنیا، خیلی زور بزند یک جولانی می دهد، یک مدتی، یک مقطعی، موقتی یک کارهایی انجام می دهد، اما جهنم و بهشت هر یک از ما در اختیار خود ماست. انتخاب ماست که تعیین کننده ی سرنوشت نهایی ماست. مستضعف هست، اما عاقبت بهشتی است. سرنوشتش بهشت است. هدفش بهشت بوده. نرسیده. گمشده اش حکمت بوده. به حکمت نرسیده، به خیر کثیر نرسیده، در دنیا دستش خالی مانده. خدا هم که نعوذ با الله ظالم نیست، «أَيْسَى بِظُلَامٍ بَلْعَزِيزٍ» کوچک ترین ظلمی در خدا راه ندارد. نمی تواند ظالم باشد، نه خیال کنید می تواند ظلم کند و نمی کند، نه، اصلاً خدا نمی تواند ظلم کند، چون خیر محض است، عدل محض است. وجود مطلق است، هستی مطلق است، نمی تواند نیست شود. می تواند خدا نیست شود؟ ظلم نبود عدل است. موجودی که عدل مطلق است نمی تواند ظلم کند. سرنوشت هر انسانی به دست خودش است، در اختیار و انتخاب خودش است. انتخاب این انسان مستضعف چه بوده؟ بهشت بوده، می رود بهشت. به سعادتش لطمه نمی خورد. فلذا آن کسانی که جهنم می روند در قرآن دارد که اعتراض می کنند، که ما تقصیر نداشتیم، شیطان ما را فریب داد، شیطان به آن ها جواب می دهد که بی خود گردن من نیاندازید، من نمی توانستم، در ید قدرت من نبود که شما را جهنمی کنم، من شما را دعوت می کردم، وسوسه می کردم، شما خودتان می خواستید، جهنم به دست خود شماس. خودت انتخاب کردی جهنم را، من هم کمکت کردم، می خواستی بروی جهنم. این در و آن در می زدی، می پرسیدی که چه کسی راه جهنم را بلد است، من هم راه جهنم را بلد بودم دستتان را گرفتم، راهنمایی کردم، به سوی جهنم هدایت کردم. من تقصیری ندارم که هیچ یک از بهشتی ها که می خواستند بروند به بهشت و نهایتاً به بهشت رسیدند از شیطان گله نمی کنند، تشکر هم می کنند. چرا؟ چون شیطان نمی توانسته به آن ها آسیب برساند. یک بحث این است که شیطان نمی تواند بهشتی را جهنمی کند. چرا؟ چون در انتخاب ما نقش ندارد. هیچ کس نقش ندارد. انبیا هم دخالت ندارند، چه برسد به شیطان. یک مسأله این است که نه فقط شیطان نمی تواند که انسان را جهنمی کند، بلکه نمی تواند

انسان را در راه رسیدن به بهشت یاری ندهد. بحث ما این است. حرف ما این است. حرف قرآن این است. که شیطان نمی تواند که ما را در رسیدن به بهشت یاری ندهد. او شیطنت می کند، شما به بهشت نزدیک تر می شوی. او فریب می دهد، شما را به بهشت نزدیک تر می کند. او حيله می کند، شما را از جهنم دورتر می کند. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. او نمی خواهد شما بروی بهشت، شما بیشتر می روی بهشت، زودتر می روی به بهشت. این عالم مخلوق خداست، محکوم خداست، حاکم این عالم حق است، «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارَ مِنَ حُكُومَتِكَ» از این حکومت که حکومت حق است نمی تواند کسی خارج شود و فرار کند و بیرون برود و خارج از این قوانین حق عملی انجام دهد حتی شیطان. شیطان هم محکوم به قوانین حق است. هر قدمی که بر دارد، خواسته ی خدا را تحقق بخشیده. شیطان هم هر قدمی بردارد، هر اقدامی کند، وسوسه می کند، شمر را تحریک می کند، عمر را تحریک می کند، یزید را کمک می کند، یاری می دهد این شیاطین را، چون این ها سوء انتخاب داشته اند، کسانی که سوء انتخاب داشته اند این ها خودشان شیطان هستند ولی شیطان انسی هستند نه جنی. ابلیش نیستند، شیطان هستند، شیطان انسی. ابلیش این ها را یاری می کند، به این ها کمک می دهد، حيله گری ها را به این ها آموزش می دهد، یاد می دهد، که این کار را بکن، این راه را بروی زودتر می رسی به جهنم، آن راه را بروی راحت تر وارد در جهنم می شوی، راه جهنم رفتن را به آن ها یاد می دهد. دستشان را می گیرد و تا جهنم هدایتشان می کند. وقتی مواجه می شوند با یک انسان الهی، مواجه می شوند با امام حسین (ع)، می بینند که اگر بکشند او را علیه خودشان است، اگر نکشند باز هم علیه آن هاست. اگر زنده بگذارند تلاش می کند و فعالیت می کند، تبلیغ می کند، با آن ها بیعت نمی کند، حکومتشان زیر و رو می شود، بقا و دوامشان در معرض خطر قرار می گیرد. اگر ببینند و بکشند خونش حکومت آن ها را باز در معرض خطر قرار می دهد، باز به آن ها آسیب می رساند. شیطان کیدش ضعیف است یعنی است. یعنی دارد در یک عالمی و یک قانونی زندگی می کند و استفاده می کند از یک قوانین که این قوانین را خودش خلق نکرده، این قانون را حق و خدا خلق کرده. و از این قانون نمی تواند بیرون بیاید. هر قدمی بردارد، هر اقدامی کند به علیه خودش است و به نفع مومنین. و همین هم می شود. امام حسین را کشت تازه رسید به آن جا که خدا می خواست. «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ نَرَاكَ قَتِيلًا» خدا می خواست امام حسین را کشته ببیند. نمی کشت، امام زنده بود کار می کرد، حکومت این ها را سرنگون می کرد، نمی گذاشت باقی بمانند، نمی گذاشت جنایت کنند، نمی گذاشت در مسیری که شیطان می خواهد پیش برود. پس هر کاری کند دشمن، شیطان، هر کاری کند به نفع اسلام است. «يُرِيدُونَ لِيُطْفَعُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» مثل شیطان مثل این است که چراغ اسلام را می خواهد با فوت، ببینید زور شیطان را قرآن چه معرفی می کند؟ می فرماید «يُرِيدُونَ لِيُطْفَعُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» با فوت کردن می خواهند چراغ اسلام و حق را خاموش کنند. حق چیست؟ حق آن است که همه ی عالم از آن پر است. خود آن فوت هم حق است. اگر خدا نخواهد او فوت هم نمی تواند بکند. آن فوت هم در جای خودش است، آن فوت را گذاشته تا این چراغ روشن تر بشود. آتش را شما فوت کنی، اگر فوتت زیاد باشد خاموش می کند، اما فوتت کم باشد اکسیژن بیشتر می رسد، این آتش نورانی تر می شود، شعله ور تر می شود. «يُرِيدُونَ لِيُطْفَعُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» این ها می خواهند با این فوتشان چراغ اسلام را خاموش کنند. «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» خدا نورش را حفظ می کند. این فوت را هم خدا داده. اندازه اش را هم خدا داده، می داند که چقدر باید بدهد و این ها چقدر باید فوت کنند. فلذا اسلام به مو می رسد اما پاره نمی شود. «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» این ها خوششان نمی آید، کفار دوست ندارند، می خواهند نابود کنند اسلام را، می خواهند حق را از بین ببرند، اما این که آن ها می خواهند غیر از این است که می توانند. آن ها می آیند خاموش کنند اما شعله ور تر می کنند. چون ندارند ابزاری که بتواند این نور را خاموش کند. سرتاسر عالم حق است. و حاکم بر عالم خداست. پس انسان الهی خاطرش جمع می شود، می گوید خوب الحمد لله. هر اتفاقی که بیافتد به نفع من است. نه به نفع ماست، نه، به نفع شخص من است. به نفع شخص شماسست. به نفع شخص ایشان است. تک تک ما. کم بشود، زیاد شود، زلزله بیاید، آتشفشان شود، هر چه بشود، هر اتفاقی بیافتد به نفع ماست. دشمن بیاید، مسلط بشود، بکشد، کشته بدهد، هر چه بشود، امام حسین بماند، به نفع ماست، کشته شود به نفع اسلام است. یک انسانی که این چنین خدا دارد یاریش می کند، کمکش می کند، و پشتوانه اش یک چنین قدرتی است، توکلش بر چنین موجودی است، چنین موجود قدرتمندی است، توکل ما به خداست، حق است، حقی که سرتاسر این عالم را گرفته، هر اتفاقی بیافتد خاطرمان جمع است. دیگر نگران نیست. هیچ نگرانی ندارد. آرامش دارد. این آرامش روانی بهتر است، یا آن آرامش روانی که روانشناس های غربی می گویند؟ می گویند نه خیال کنی دنیا دست شماسست، دنیا در راستای کمال شماسست، اما تلقین منفی نکن، به خودت تلقین مثبت کن، بگو نه، همه چیز خوب است، همه چیز بد است ولی بگو همه چیز خوب است. موقتاً راحت هستی اما موقتاً. اما اگر یک انسانی پیدا شد بیدارت کرد، چشمت را باز کرد به واقعیات عالم، به واقعیاتی که از دیدگاه آن ها در آن بد و شر هم دارد. آن ها شما را دعوت می کنند به خوابیدن. دعوت می کنند به نفهمیدن. دعوت می کنند به چشم را بستن، واقعیات را ندیدن. اسلام شما را دعوت می کند به بیداری، هوشیاری، دیدن، می گوید واقعیات را آن گونه که هست ببین. اگر چشمت خوب باز بشود می فهمی که همه چیز خیر است. «وَمَنْ يُتَّ الْحَكْمَةَ فَقَدْ أَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» اگر چشمت باز شود، حکیم بشوی. آن ها می گویند اگر چشمت را ببندی، در عالم خیال زندگی کنی، با رویاهای خودت سرگرم باشی، خوش

هستی. این عالم عالم حیوانیت است. تمام حیوانات خوش هستند، راحت هستند، یک ذره نگرانی ندارند، یک ذره دلشوره ندارند، راحت هستند. اسلام نیامده ما را دعوت کند به آرامش حیوانی، آمده دعوت کند به آرامش انسانی، آرامش انسانی در چشم باز بودن است، در فهمیدن است، در عاقل بودن است. «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهْوً دِينًا» از امام صادق. «وَمَنْ كَانَ لَهْوً دِينًا وَصَلَ الْجَنَّةَ» آن کسی که چشمش باز است، واقعیات را آن گونه که هست می بیند، او دین دارد، اصلاً دین یعنی این، یعنی عقل، یعنی فهم، یعنی شعور، یعنی معرفت. پس در هیچ یک از شرایط منزلزل نشوید. خاطرت جمع باشد. هر اتفاقی می افتد، چه ظاهراً خوب است چه ظاهراً بد است، به نفع شماست. به نفع شماست یعنی شما باید از آن حادثه و از آن اتفاق نهایت بهره برداری را در جهت رشد و کمال خودت ببری. و بدانی که «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» سرنوشت این عالم با شماست، به نفع شماست. حتی دنیا. سرنوشت نهایی دنیا هم به نفع شماست. چون این دنیا را هم خدا آفریده. خدا خودش هم خبر می دهد، وعده می دهد، «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْعَرَضِ» یعنی این ها را خلیفه، جانشین، یعنی آن هایی که آخر کار زمین به دست آن ها می افتد، «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْعَرَضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» زمین به دست بندگان صالح من می رسد. این ها ارث می برند. کار این عالم به سمت این جاست. این آخرش را دارد نشان می دهد خدای متعال. «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ الَّذِينَ عَلَى الَّذِينَ سَقَفُوا فِي الْعَرَضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» این ها وارث زمین می شوند. این ها امام زمین می شوند. حکومت بر جهان مال این هاست. خوب چه جای نگرانی هست؟ «إِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَهُ» باطل یک جولان دارد. جولان یعنی آن تلاش ظاهری مقطعی بی پایه ی بدون بقا. که تعبیر دیگر قرآن این است که کف روی آب، حباب است، سراب است، «كَسْرَابٍ بَقِيئًا» تعبیر دیگر این است که سراب است. این جا مسأله ی اسلام و جهانی شدن مطرح می شود که آیا اسلام برای جهانی شدن برنامه ای دارد؟ یک مسأله این است که اولاً اسلام جهانی هست. اگر منظور از جهانی بودن اسلام این است که ما اسلام را جهانی کنیم، اسلام دست ما نیست، اسلام را خدای متعال تشریح فرمده، دست خداست، حق است، خالقش هم ما نیستیم، شارعش هم ما نیستیم. اسلام جهانی هست. جهانی یعنی برای تمام مردم جهان. چون مال انسان است. برنامه و دستورالعمل زندگی انسان است. آن هایی که آن طرف جهان هستند اگر انسان هستند اسلام مال آن ها هم هست، اگر انسان نیستند که هیچ، مال آن ها نیست. اسلام جهانی هست. اگر منظور از جهانی شدن اسلام جهان گیر شدن اسلام است، این که تأکید می کنم و تفکیک می کنم این دو عنوان را از هم به خاطر این که بعضی این اشتباه را کرده اند و می گویند که باید اسلام را جهانی کنیم، فلذا می آیند نگاه می کنند به جهان می بینند که الان اسلام به درد این جهان نمی خورد، یعنی نمی شود، این اسلام را این جهان الان قبول نمی کند با این شکل. می گویند خوب حالا معلوم می شود پس این اسلام اسلام حقیقی نیست. ما باید بیاییم و این اسلام را در آن تغییر ایجاد کنیم. این قدر تغییر می دهیم تا جهان بتواند قبولش کند، مثلاً فرض کنید اسلام می فرماید که زن ها باید حجاب داشته باشند، البته همه ی دنیا می گویند زن ها باید حجاب داشته باشند ولی پوششی که اسلام می گوید آن ها نمی گویند، حجاب حد و حدودش در اسلام فرق می کند با سایر مکاتب. می گویند که دنیا نمی تواند قبول کند این حد و حدود حجابی را که اسلام تعیین می کند، پس معلوم می شود این حد و حدودی که اسلام تعیین کرده درست نیست، ما باید بیاییم دست از این حد و حدود برداریم، یک طوری کنیم که هر کسی در دنیا هر غلطی می کند مسلمان باشد، هر طوری زندگی می کند ما بتوانیم بگوییم این هم مسلمان است، این هم از ماست، تعداد مسلمان ها زیاد شود مثلاً. این ها یک حرف هایی است که زده اند، و یک کسانی هم هستند می زنند که به حساب خودشان از متفکرین هستند. این حرف نیست. اسلام جهانی هست. ما باید سعی کنیم اسلام را آن گونه که هست، بر اساس موازین و طرق علمی خودش شناسایی کنیم و بشناسیم و در طریق علمی این نیست که ما ببینیم دنیا چطوری است پس اسلام را هم طوری تعریف کنیم که مطابق با میل دنیا و خواسته ها و هواهای نفسانی مردم دنیا جور در بیاید که این ها در مقابلش نایستند. مثل این می ماند که یک پزشکی دستوراتی می دهد، مثلاً می گوید باید آمپول بزنی، خیلی ها خوششان نمی آید پیش این دکتر نمی روند. خوب نمی روند غیر از این است که سعادتشان در گرو رفتن پیش اوست و آمپول زدن است. این ها خوششان نمی آید پس ما بیاییم دکتری را یک طوری کنیم که همه خوششان بیاید، دیگر آمپول هم نداشته باشد مثلاً. اگر هیچ راهی ندارد جز این که این آمپول را بزند، آمپول را نزنند خوب نمی شود. ظاهراً این ها خوششان می آید مراجعات زیاد می شود، خیلی تعدا مراجعات بالا می رود، این دکتر خیلی معروف می شود، خیلی او را تحویل می گیرند، ثروتش هم زیاد می شود، اما کسی خوب نمی شود، درمانی که باید واقع شود و باید انجام شود، آن کاری که باید انجام شود انجام نمی شود. معنای دوم این است که جهان گیر شدن اسلام. بحث در این جاست. که آیا اسلام برای جهان گیر شدن خودش برنامه دارد یا ندارد؟ این یک. دوم این که ما در رابطه با جهان گیر شدن اسلام وظیفه ای داریم یا نداریم؟ جهان گیر شدن اسلام یک موقع به معنایی است که در گذشته هم اتفاق افتاده. اسلام آمد و با قدرت و با زور و با شمشیر در یک مقطعی، در یک موقعیت هایی، در یک جاهایی، کشور گشایی هایی کرد و یک کشور های زیادی تحت پوشش و سیطره ی حکومت اسلام قرار گرفت. جهان گیر شدن اسلام اگر به این معناست، این معنا بقا و دوام ندارد، کما این که می بینیم و دیدیم که دوام و بقا پیدا نکرد. مقطعی می شود یک کارهایی انجام داد. حکومت که به دست فرض کنید مسلمین افتاد بعد از مدتی همین مسلمان ها خودشان از این حکومت زده

می شوند و روی برمی گردانند یا دشمنان می آیند این ها را وسوسه می کنند، تحریک می کنند، فریب می دهند، این ها به هم می ریزند. یا حکومت را سرنگون می کنند یا استحاله. دیگر آن حکومت حکومت اسلامی نیست. این تجربه ای است که تا حالا بوده. آن جایی که حکومت بر جهان به ارث برسد به متقین، به مستضعفین، یعنی بماند دیگر دست این ها، دیگر این ها حاکم مطلق باشند بر جهان، آن حکومت به ما وعده داده شده. وعده داده شده یعنی چه؟ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» وعده داده شده یعنی خبر داده اند که منتظر باشید. در روایت از حضرت رسول (ص) هست که «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ» برترین اعمال امت من این است که منتظر فرج باشند. یعنی دست نگه دارند، عجله نکنند، حوصله کنند، صبر کنند، تحمل داشته باشند، سرشان به کار خودشان باشد تا فرج برسد. «انْتَظِرِ الْفَرَجَ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ» منتظر فرج باشند. انتظار یک معنایش این است، شما اگر منتظر کسی هستی نمی روی دنبالش برش داری و بیاوری، می گویند منتظرش است. این از یک طرف. از طرف دیگر می فرماید که منتظر باشید، نمی فرماید که صبر کنید، بنشینید، متوقف باشید، نه، این ها را هم فرموده اند، در روایاتی داریم که این ها را هم فرموده اند ولی این ها یک جنبه ی انتظار است، جنبه ی دیگر انتظار این است که چشم به راه باشید، منتظر چشم به راه است، حالت منتظره دارد، کسی که حالت منتظره دارد خودش را آماده می کند، شرایط را و محیط را، خانه را، اطراف را آماده می کند برای منتظر خودش، که او از راه برسد. اگر شما منتظر میهمانی هستی آماده می کنی خودت را، آماده می کنی تا وقتش برسد، او بیاید، نه این که می روی او را بر می داری و می آوری. به وظایف خودت عمل می کنی، وظایف خودت چیست؟ وظایف خودت تمحید مقدمات است پس نسبت به جهان گیر شدن اسلام ما وظیفه ای به این معنا نداریم. وعده داده شده، خواهد شد. خوب حالا ما چه کار کنیم؟ شما چه کار کنید ارتباطی به این که آن خواهد شد ندارد. آن خواهد شد. تو هر کاری کنی آن خواهد شد. بروی در بهشت آن خواهد شد. بروی در جهنم آن خواهد شد. شیطنت کنی، او خواهد شد. راهی را که انبیا فرموده اند در پیش بگیری او خواهد شد. اصلاً دست شما نیست، آن خواهد شد. آن سرنوشت نهایی این عالم است. بنده و جنابعالی هم نقشی در آن نداریم، آن خواهد شد. اراده ی ما و خواست ما دخالتی در این که او بشود یا نشود ندارد، آن خواهد شد. پس وظیفه ی ما چیست؟ وظیفه ی ما این است که تمحید مقدمات کنیم. تمحید مقدمات چیست؟ از آن جایی که توانش را داریم، یعنی اگر که حضرت تشریف آوردند، و خواستند حکومت جهانی تشکیل دهند، احتیاج به یار و نیرو و سرباز دارد یا ندارد؟ کمک می خواهد یا نمی خواهد؟ می خواهد. آمدنش وصل به شما نیست. خدا خودش او را می آورد به موقع تأییدش هم می کند. من و شما داریم امتحان پس می دهیم. امتحان خودمان را. دایم این وسط ما امتحان می شویم که ما چه کاره هستیم، بهشتی ها و جهنمی ها، تفکیک شوند و تکلیفشان معلوم شود، و آلا خدا دینش را یاری می کند. دین خدا که وصل به ما نیست. «إِنْ تَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ» شما اگر خدا را یاری کردی خدا شما را یاری می کند. این هم هست. شما اگر راه افتادی که خدا را یاری کنی خدا هم شما را یاری می کند و آلا خدا معطل یاری شما نیست. شما معطل یاری خدا هستی، برای این که خدا تو را یاری کند باید بلند شوی و راه بیافتی و خدا را یاری کنی. شما احتیاج به خدا داری. گر جمله ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشینند گرد. حضرت علی (ع) می فرماید «مَنْ لَمْ يَصْلِحْ نَفْسَهُ لَمْ يَصْلِحْ غَيْرَهُ» کسی که خودش را اصلاح نکرده غیر را نمی تواند اصلاح کند، قادر به اصلاح غیر نیست. یعنی از خودت شروع کن. کاری کن که حضرت که تشریف آوردند شما جز سربازان خاص حضرت باشی. نه، جز سربازان عام حضرت باشی. نه، بالاخره شما جز سیاهی لشکر حضرت باشی. نه، می گویی نمی توانم، سرباز خاص امام زمان تولید کن. خودت نمی توانی، خدا یک دستگاه مبلغه در تو قرار داده، فرزندان صالح خلق کن، فرزندان صالح درست کن، فرزندان را در مسیری قرار بده که این ها سربازان خاص امام زمان بشوند. می گویی آن هم نمی توانم. خودم وقتی زورم به خودم نرسید، زورم چطوری به بچه هایم برسد. تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن/ به دمی یا درمی یا قلمی یا سخنی. هر جور که می توانی. یک قدمی بردارد. یک درمی بده، یک قلمی بزن، یک سخنی بگو در این مسیر. این هم نمی توانی؟ می گویی نه. نه پول دارم، نه سواد دارم که بنویسم، نه می توانم بگویم، نمی توانم، هیچ چیز، این هم نمی شود لاقل بی تفاوت باش. یعنی یک کاری نکن که کار امام زمان سخت تر بشود. این خیلی مهم است، این بالاترین خدمتی است که ما می توانیم بکنیم به امام زمان. یک کاری نکنیم که اگر حضرت تشریف آوردند کار حضرت سخت شود. یعنی یک بچه هایی تولید کردیم، افرادی که این ها پاچه ی فرض کنید هر چه دم خوب است می گیرند. می گوید مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان. اگر می بینی نمی توانی بی خودی دستگاه مبلغه ات را به کار نیانداز. چرا می روی زن می گیری، البته گاهی پیش می آید چاره هم نیست. ناگزیر هم هست. دست شما هم نیست. شما تلاشت را کرده ای، زحمتت را کشیده ای. اما آن کسی که اصل تلاش نکرده ما می گوئیم لاقل تلاش منفی نکن. لاقل آن هایی که دارند سرباز امام زمان می شوند آن ها را سرد نکن، آن ها را تشویق کن. تشویق هم نکن، هیچ چیز نگو. لاقل بی تفاوت باش. همین هم امام زمان قبول دارد. خیلی هم خوشحال می شود که در این دوره زمانه یک عده ای بی تفاوت باشند، کاری نداشته باشند، اذیت نکنند، کنار بنشینند، و سد نشوند، چوب لای چرخ امام زمان نگذارند. اگر حضرت تشریف بیاورند، بنده و جنابعالی خودمان را اصلاح نکرده باشیم کار حضرت را زیاد نکرده ایم؟ حضرت باید شروع کند حالا تازه ما را درست کند. باید از ما شروع کند بالاخره، از ما شروع نکند از کجا شروع کند؟ برود آمریکا؟ باید بیاید ایران و بعد بیاید در تهران و بعد دولا

و همین جا. باید از ما شروع کند دیگر. هر چه شما این جا کار کنی، کار امام زمان را کم کرده ای، سبک کرده ای، کمک کرده ای، فرصت می دهی به حضرت برود سراغ یک کس دیگر. هر چه این جا به خودت برسی، به امام زمان رسیده ای، هر چه به خودت رسیدگی کنی خدا را یاری کرده ای. هر چه قدر که خودت را اصلاح کنی دیگران را اصلاح کرده ای، کمک کرده ای به اصلاح دیگران. این هم به عنوان این که این ایام متعلق به امام زمان بود و حیف بود که ما از حضرت چیزی نگوئیم. مطلبی که هست این است که حکومتی که در نهایت به ما وعده داده شده مربوط به پایان دنیاست. و شما به فکر خودتان باشید. و نسبت به آن حکومت منتظر باشید. ببینید چه کاری از شما الان بر می آید، کاری که از شما بر می آید را انجام دهید، کوتاهی نکنید در عمل به وظیفه، اگر می خواهید خودت را درست کنی باید جامعه ات را درست کنی، نگاه می کنی در جامعه می بینی نمی شود آدم یک نفری که نمی شود کار کند، انسان یک موجود اجتماعی است، در ارتباط با اجتماع اطراف است. فلذا این همه سفارش قرآن فرموده به هجرت. چرا؟ برای این که انسان موجود اجتماعی است. می گوید الان در این جایی که هستی نمی توانی آن راهی را که باید بروی بروی، آن آموزش هایی را که باید داشته باشی، هجرت کن. کار خیلی سخت است، حالا از هجرت نباید چیزی بگوئیم فعلاً. کار خیلی سخت است. مستضعفین، آن هایی که ادعای استضعاف دارند، مستضعفین کارشان درست است ان شاء الله، اما آن هایی که ادعای استضعاف دارند در روز قیامت قرآن می فرماید که می گویند ما مستضعف بودیم، ببین کار مستضعفین آن جا چقدر خوب است که این ها خودشان را زود وصل می کنند به مستضعفین، یعنی مستضعفین هیچ چیز از حقیقت ضایع نمی شود. می گویند ما مستضعف بودیم. «كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْعَرَضِ» خدا می فرماید که شما که می گوئید ما مستضعف بودیم، مگر من زمین را وسیع قرار ندادم؟ آیا زمین خدا وسیع نبود؟ بروید یک جای دیگرش. این جا نتوانستی به حق برسی، می رفتی یک جایی که می شد به حق برسی، می توانستی به وظایف عمل کنی، چرا رفتی آن جا؟ این طوری جواب می دهد به آن ها که می گوید شماها دروغ می گوئید که مستضعف هستید، شما مستضعف نیستید. «أَلَمْ تَكُنْ فِي الْعَرَضِ وَاسِعاً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» بروید هجرت کنید. گاهی ما یک شرایطی برای خودمان درست می کنیم بعد می گوئیم نمی شود دیگر، دستمان کوتاه است، دست ما کوتاه و خرما بر نخیل، نمی شود، دستمان نمی رسد، خوب شرایطت را عوض کن، موقعیتت را تغییر بده، هم خدا می خواهد هم خرما، انشاء الله به هر دو تا می رسی ولی بعد از این که در دنیا چوبش را خوردی، در عالم بزخ هم عقابش را شدی، بعد انشاء الله اگر خدا تفضلی کند در قیامت بعد از آن مراحلی که در قیامت باید طی شود نوبت می رسد شفاعت ان شاء الله خدا آن جا دست ما را بگیرد به مدد ائمه که آن جا شفاعت کنند. هم خدا هم خرما این طوری در می آید آخرش. باید یا زنگی رنگ، یا رومی روم. یا راست بگو با امام زمان من می خواهم کمکت کنم، یا این که بی خودی ادعای بی خودی نکن، راستش را بگو به امام زمان، بگو من نمی توانم، یک کس دیگر. بعضی ها بودند به اما حسین گفتند ما نمی توانیم بیاویم، اسب داریم، می خواهید اسب بدهیم به تو؟ پول داریم، می خواهید پول بدهیم؟ شمشیر داریم، می خواهید شمشیر بدهیم؟ شمشیرمان را بدهیم شما بروید با آن بجنگید خودمان نمی آییم. راستش را می گفتند. حضرت هم راستش را به آن ها گفت، گفت این جاها نایستید که صدای من را بشنوید، بروید یک جایی که ناله های ما به گوش شما نرسد، بروید دور دست ها، راهنماییشان کرد و اَلَّا عَذَابِ خُدا شامل حالشان می شد. «لَا يَكْلَفُ اللهُ نَفْساً أَلَّا وَسْعَهَا» نمی توانی عیبی ندارد، برو. این جاها نباشید که جز سیاهی لشکر دشمن بشوی.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ